سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 2

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسيلَةَ) [1]

از چند جهت بشر در اکتساب فیوضات الهّیه احتیاج به وسیله دارد؛ و به رابط بین خود و خدا محتاج است. یکی از جهات عمده این امر، نقص فوق‌العاده و کمبود بی‌اندازه بشر است. بر خلاف آنچه که خودمان گمان مکنیم هر يك از ما اگر گوش شنوا داشته باشیم و جلوی راهمان را باز بگذارند، هزاران ادعا داریم. هم من در اینجا، و هم خلیفه در بغداد، هر دو بادی داریم و بینی گندهای داریم که این جوّ لاینتناهی هم ظرفیّت بینی ما را ندارد و بدترین و پستترین موجودات مائیم. اگر چنانچه کمی از مسیر انسانیّت خارج شویم «بل هم أضل» خواهیم بود. برای اینکه قدری مالش بدهیم خودمان را من هم جزء شما؛ یعنی خطیب وقتی مي‌گوید شما، خودش هم جزء شماست ولی عنوان خطاب اینست و به مخاطب خطاب مي‌کند.

اول مي‌خواهیم بدانیم که ما چه هستیم؟ دو دسته موجودات وجود دارند. يك دسته از موجودات ملکوتی که بالاترین موجوداتاند از حیث نزاهت و پاکی، و يك دسته از موجودات ناسوتی که پستترین موجودات ناسوت‌اند. این دو دسته را ببینید. قضاوتشان راجع به بنی‌آدم چیست؟ قضاوت آن‌ها را که فهمیدید، بعد مفهمید چند مرده حلاّج هستید و موقعیت وجودی و شخصیت امکانی خودتان را مفهمید.

اما دسته ملائکه و فرشته‌ها که بهترین موجوداتند، قضاوتشان درباره ما اینست:

(قالُوا أَتَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ) [2]

این بشر را مُفسد شمردند، خونریز شمردند. این توصیفی است که ملائکه از ما کردند. وقتی که خدا فرمود:

(إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) [3]

من خیال دارم در روی زمین جانشین برای خودم معیّن کنم. یعنی بشر را خلق کنم و او را خلیفه و آینه و مشکات و مجلات و مرآت خودم در روی زمین کنم. ملائکه به داد آمدند و گفتند: اینها کیستند؟

(قالُوا أَتَجْعَلُ فيها مَنْ يُفْسِدُ فيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ)

این آشوبگرها، این مُفسدها، اینها کیانند؟ ما هستیم! بنده میخواهی ما، تسبیح کننده میخواهی ما، تقدیس کننده میخواهی ما، ما هستیم. اینها چه کسانىاند؟! يك مشت مُفسد آشوبچی خونریز! پس سِمَت و صفت ما در نزد ملائکه معلوم شد: مفسدین فی الارض و خونریز و خونخوار. قهراً خونریزی همان خونخواری است.

تقریباً ملائکه با خلقت ناموافق نبودند و اگر نبود اولاد صالح در میان فرزندان ابوالبشر و اگر نبودند انبیاء و معصومین و اگر نبود شخص مقدس حضرت خاتم النبیّین ابولقاسم محمد9، حق با ملائکه بود. يك مشت حیوانات دو پا که ضررشان از حیوانات چهار دست و پا بیشتر است. اگر انسان از مسیر انسانیّت خارج شد، و فهم خود را در راه کج مصرف کرد، ده برابر درندهها آدم میکشد. شما در تاریخ دیدهاید که گرگها بمباران کنند و ده هزار گوسفند را بکشند؟! خیلی که شنیدید مثل چند روز قبل برف بیاید، یخبندان بشود، گرسنگی به اینها زور بیاورد، بزنند به صحرا و چهار تا گوسفند را از رمه بدزدند و ببرند، آن هم قاچاق ولی دیگر بمباران نمیکنند. ولی این گرگهای درنده وقتی به جان هم میافتند يك بمب در هیروشیما میاندازند، چندین میلیون انسان و حیوان را از بین میبرند. حقیقتاً گرگ هستند. سگ از اینها بهتر است. در جانب شهوتشان هم مثل خوك هستند که غیرتِ ناموس ندارد و مادهاش را مىآورد و به رخ گردن کلفتها میکشد! (هیچ حیوان دیگری اینطور نیست) همین انسان، ناموسفروشی میکند و برای ارتقاء رتبه، ناموسش را به دست اجنبی میدهد. پس به راستی اگر بشر از آئین انسانیّت و دیانت خارج شود از حیوانات بدتر است و حق با ملائکه است. نهایت از آنجایي که میوههایی در بشر پیدا میشود و در این چمن پرخار، گلهایی به وجود میآید، تصدّق سر گل است که خار را آبیاری میکنند. تصدّق سر میوه

است كه زنبورها و پشه‌هاى باغ از هواى باغ استفاده مي‌كنند. به خاطر آن‌ها (انبياء و اولياء الهى) ما هم آفريده شدهايم و اگر آن‌ها نبودند حق با ملائكه بود و به راستى آفريده نمي‌شديم بهتر بود.

از طرف ديگر ببينيد حيوانات چه مىگويند. روزى حضرت سليمان7 با لشگريانش مى‌رفت. يك مُلاّ مورچه‌اى در كنارى بود. علم در هر كه باشد او را شجاع و پهلوان مى‌كند. حضرت سليمان7 با قشونش مى‌خواست برود. ملاّ مورچه واعظ قوم و ملاّ و دلسوز به حال مردم بود. ديد اگر مورچه‌ها اينجا بمانند، عظمت سليمان7 را ببينند و چشمشان به حشمت او بيفتد، دلشان به دنيا متمايل مي‌شود و آن وقت بايد عمارت شش اشكوبهاى داشته باشند. در ضمن رشوه بدهند، رشوه بگيرند، بليط بخت‌آزمايى بخرند، ربا بخورند. چون پول مشروع به اين مفتى به دست نمى‌آيد! اين كه به ما مي‌گويند به دربار سلاطين رفت و آمد نكنيد به اين علت است كه چشمتان به آن جاه و جلال مي‌افتد، متمايل به دنيا مي‌شويد. انسان هر چه ديد متمايل به آن مي‌شود. اگر مسجد را ديد متمايل به مسجد مى‌شود و اگر ميخانه را ديد، متمايل به آنجا مى‌شود. با اعيان و اشراف رفت و آمد نكنيد. قطع نظر از اينكه نوعاً خوراكي‌هاى آن‌ها مشتبه است، اصلاً ديدن اوضاع زندگى آن‌ها، شما را از مسير اعتدال و قناعت و بندگى خدا دور مي‌كند. وقتى چشمت افتاد به آن سفرهاى كه او پهن كرده، شما هم به هوس مي‌افتيد. وقتى تكرار شد و تكرار شد، به پايه شوق مى‌رسد. شوق، جزم مي‌آورد و فاسد مي‌كند.

ملاّ مورچه اينها را خوب فهميده بود. ديد حضرت سليمان7 با حشمت و جلال مي‌آيد؛ گفت: من مورچه‌ها را از مرئا و منظر او ببرم كه حضرت سليمان را نبينند.

(قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ) [4]

شاهد عرض بنده اينجاست. چون همه جا بايد مردم را ترساند. چون اگر مردم ترس داشته باشند به راه خودشان مى‌روند و الا جُفتك مى‌زنند و چموشى مي‌كنند؛ چه منِ منبرى، چه شماى مستمع. لذا تمام انبياء آمدند و بشر را از عذاب خدا ترساندند. گفتند اگر زكات مال خود را ندادى، مالت بى‌بركت مشود. گفتند اگر زنا كردى عمرت بى‌بركت مي‌شود و جوان‌مرگ مي‌شوى. انبياء از راه ترس از جوان‌مرگى و چوب عالم آخرت، ما را به راه آوردند.

اين ملاّ مورچه هم فهميد بايد اينها را ترساند تا به راه بيايند. گفت آى جمعيت مورچه‌ها! برويد در خانه‌هايتان. چرا؟ زيرا اگر نرفتيد سليمان و لشگرش شما را زير سم اسبان خود نرم مي‌كنند و هلاك مي‌شويد. آنان را از جانشان ترساند. از حيات و زندگي‌شان ترساند. گفت برويد كه اين

اسکورت نظامی شعور ندارند. این بچه‌های آدم بي‌شعورند، بروید. این بود که يك مرتبه مورچه‌ها را ترس برداشت و «الفرار مّما لایطاق من سنن المرسلین» [5] . يك‌مرتبه صدا بلند شد که «الفرار الفرار» خطر مرگ است، فرارکنید. همه فرارکردند.

اداره سازمان امنیّت حضرت سلیمان7 خیلی قوی بود. بدون این که حقوق و شهریّهای بدهد، در و دیوار عضو سازمانش و زمین و آسمان کارآگاهش بودند. باد جزو جاسوس‌هایش بود. باد در گوش سلیمان راپورت داد که ملاّ مورچه این چنین گفته است. حضرت سلیمان7 او را احضار کرد و پرسید: جناب ملاّ، شما این حرف را گفته‌اید؟ گفت: بله. چون جاسوس‌های حضرت سلیمان7 دروغ نمی‌گفتند. پرسید: از من و لشکریانم به شما صدمه‌ای رسیده؟ گفت: نه! پرسید: پس چرا این طور گفتی؟ گفت: من دیدم اگر چشم اینها به حشمت و جلال شما بیفتد، دل‌شان به دنیا متمایل مي‌شود، خدا را فراموش مي‌کنند، از زندگی خود دلسرد مي‌شوند، نسبت به خدا شاکی می‌شوند.

الآن اغلب ما اینطور هستیم. الآن نوع ما مورچهای هستیم که ملاّ مورچه نداریم، یا اگر ملاّ مورچه داریم، به حرف او گوش نمي‌دهیم. الآن عوام مي‌گویند علماء کی هستند؟! چهار تا کلمه اگر بلد شوند، رکاب به هیچ ملایی نمي‌دهند. حالا این علقه مضقهای که عَذَره آن روحانی هم نیست، در مقابل او باد مي‌کند. از آن مورچه‌های زهردار شده. چرا؟ برای اینکه تو مدام به ثروت آن یکی، اتومبیل این یکی نگاه مي‌کنی، و از خدا شاکی می‌شوی. همه دین و آئین در نظرت تاريك مي‌شود. نوعاً اینطوری است چون او قالی دارد، من هم باید داشته باشم. از راه صحیح که تأمین نمي‌شود، پس دست به دزدی مي‌زنی! دست به جنایت، به تقلّب، به گران‌فروشی مي‌زنی؛ برای اینکه قالی تهیه کنی. این چشم و هم چشمي‌ها، این اهواء و امیال به ثروت‌های ثروتمندان، ما را از مسیر صحیح خارج کرده است. ما هم از باب مَثَل، مورچه‌اي هستیم که ملاّ مورچهای که ما را تنبیه کند، نداریم یا اگر داریم گوش به حرفش نمي‌دهیم.

سلیمان7 دید راست می‌گوید. آفرین بر این رهبر عوام، بر این ملاذ الأنام که چه خوب مورچه‌ها را از شرّ اینها خلاص کرد. کلام در این بود که (وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ) مورچه مي‌گوید این موجودات دوپا شعور ندارند. راستی آن کسی که از مجرای دین خارج است شعور ندارد، نمي‌فهمد چطوری دارد خود را نابود مي‌کند. این بي‌شعور است و لو شعور طبیعی داشته باشد. اروپایي‌ها شعور ندارند. گول صنعت‌شان را نخورید. این صنعت‌ها را میمون هم دارد، زنبور عسل هم یاد دارد. مگر خانه شش‌گوشه‌ای که زنبور عسل درست مي‌کند، صنعت کمی است؟! اگر شما خانه يك

مورچه را درست بررسی كنید مبینید تمام جهات مهندسی كه ما در خانههایمان رعایت ميكنیم، او هم از نظر خودش در خانهاش رعایت ميكند.

(فَتَبارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخالِقينَ) [6]

گول صنعتشان را نخورید. والله اینها شعور ندارند! روح خودشان را آتش ميزنند و نمیفهمند. آنان روزی خواهند فهمید كه علاقه از این بدن كنده شود. ارزش طیّارهها و جتها به یک پول شود. به قول مثنوی ميگوید:

این همه علم، بنای آخور است بهر استیفای حیوان چند روز ج

كه عماد بود گاو و اشتر است نام او كردند این گیجان رموز

حساب، هندسه، فیزیك، شیمی، علم موسیقی، علم طب، بیطاری [7] و كل علوم ریاضی و طبیعی و اصول و فروعش همه مربوط به طویله آقاست، مربوط به سرطویله است، و به خود آقا ربطی ندارد. برای انسان بین چراغ برق یا چراغ فتیلهای كه هشتاد سال پیش از آن استفاده ميكردند، از نظر روح انسانی هیچ فرق نميكند. فرق از نظر طویله و اصطبل است. از نظر یابویِ بدن و الاغِ بدن است. آن چراغ دود دارد، زحمت روشن كردن و خاموش كردن دارد، این چراغ بیزحمت است. این امور به بدن مربوط است. از اینجا یك ماهه با شتر به مشهد بروید یا یك ساعته با طیّاره، از نظر روح شما فرقی ندارد. از نظر روح فرقی نكرده و این فقط مربوط به اصطبل است. تمام این علوم اروپائی، حكم پِهن ریختن زیر بدن یابو را دارد كه ميخواهد غَلْط بزند بدنش راحت باشد. اینها از نظر روح فرق ندارد بلكه بدتر است. لذا اروپا در نظر بزرگان برهوت است. من از نظر شرعی وظیفهام را ميدانم كه این مطلب را ميگویم. روح آدمیّت، روح انسانیّت و خداپرستی -كه اصل آدمیّت به خداپرستی و تقوی است- در آنجا آتش ميزنند. آتشی در اروپا مشتعل است، كه روح انسانیّت كه حقیقتش بندگی و اطاعت است را آتش میزند. تمام خیانتها، جنایتها، فسق و فجورها، دزديها، بیعفتيها و... از اروپا آمده است. همهشان غرق در اصطبلاند و دور یابو ميگردند.

«بهداشت» برای بدن است. مثل اینكه سابق یابوها كه پُر ميخوردند و مریض ميشدند، آب نمك ميدادند. چرا فكری برای امراض روحی نميكنید؟! چرا صد تومان نميگذارید برای كسی كه داروی ضد سرطان روحی را كشف كند؟! آنها حقیقت و معنا ندارند. آنها یك مشت حیواناتی هستند به صورت انسان، گرگهای درندهای هستند در موقع غضب و خوكهای جهندهای هستند در موقع

شهوت. سرتاسر اروپا يك فاحشه‌خانه است. اروپا در موقع جنگ يك دارالمجانين است. آنچه از اروپا به شرق و خاورميانه مي‌آيد اينهاست. از وقتی قدم آن‌ها به اينجا باز شد و رفت و آمد كردند، اين كثافت‌كاري‌ها در ما هم پيدا شد. در هر صورت اينها «علوم ظاهريّه» است و ربطی به انسانيّت ندارد. انسانيّت انسان، به حقيقت ديگری است.

انسان زبون با اين رگ و خون از راه نهان در محفل جان يا مَنْ هُوَ لي سِرٌّ وَ سُرُورٌ

بيرون و درون دارد دو سرا گويند برو گويند بيا يا مَنْ هُوَ لي رُوحٌ وَ بَقا

آن عالم سرّ و روان ما انسان است كه با خدا ارتباط دارد. توغّل [8] در ماديّات، انسان را از روحيّات و معنويّات دور مي‌كند.

برگردم به مطلب: انسان! آی بينی‌گنده تا مي‌گويی بگو «لا اله الا الله» مي‌گويد: «من؟! من حاضر نيستم بگويم!» يا اگر دو تا مجسّمه برايش درست كنند ديگر يك من منی به خودش مبندد. پناه به خدا! ای باد به بينی انداخته!

مورچه مي‌گويد اين‌ها بي‌شعورند. ملائكه هم مي‌گويند اين‌ها خون‌ريزند. دو شاهد آوردم. يكی از بالا دست تو، يكی از پائين دست تو. قدری به خودت بيا. هر دو درست مي‌گويند. به راستی كه ما شعور انسانی نداريم! اينها شعور حيوانی است كه عرض كردم.

آن وقت سنگ‌های وجود ما را مي‌گذارند در فلاخن، به طرف آسمان پرتاب مي‌كند. يكی از آن فلاخن‌ها «روزه» است. روزه است كه انسان را به فضای قرب، پرواز مي‌دهد. خوشا به حالتان اگر به وظيفه روزه عمل كنيد تا شب قدر را درك كنيد. اگر شب قدر را درك كرديد، به عالم قدس طيران خواهيد كرد، و با همين چشم مادی چيزهايی مببينيد كه ديگران نمببينند. ملائكه و فرشتگان را مببينيد كه در اياب و ذهاباند. شياطين را مببينيد كه از تو چگونه دوری مي‌كنند.

«شب قدر» در ماه رمضان است. از پيغمبر9 سؤال كردند كه شب قدر در كجاست؟ فرمودند كه آن را در عشر ثالث (يعنی در دهه سوم) ماه صيام طلب كنيد. مابين بزرگان اختلاف است در شب قدر؛ بعضی شب چهاردهم، بعضی شب هفدهم، بعضی شب بيست و يكم، بعضی شب بيست و دوم، بعضی شب بيست و سوم و بعضی شب بيست و هفتم ماه صيام گفتهاند.

روايات وارده تقويت مي‌كند شب قدر در دهه سوم ماه صيام است. خوشا به حال آن كسی كه شب قدر را درك كند. ماه مبارك را مـآورند تا به وسيله روزه، من و شما را آدم كنند و از حيوانيّت بكنند

و به عالم روحانیّت ببرند. به ما شعور انسانی بدهند. به ما روح انسانی عطا كنند. این یك جهت برای این وسیله، كه ماه صیام است.

حقیقت ماه صیام و حقیقت لیلة القدر وجود مقدس امام عصر7 است. خدایا به حق قرآن عزیز، دست ما را از دامن وسیله بزرگت امام زمان7 كوتاه مفرما. ما را با درك آن لیلة القدر مخفی موفّق بفرما.

دیگر بس است. روضه بخوانم. بعضی از رفقا به من پیشنهاد كردند كه در اینجا درباره امام زمان7 صحبت كنیم؛ من هم قبول كردم. اما این دو روز كه مختلف صحبت كردم برای این بود كه رفتنیها از الآن بروند و ریزه‌های دم‌قیچی دور ریخته شوند. من بدانم و آن‌ها كه تا آخر ماه مرتب مي‌آیند. لذا انشاء الله از فردا شروع مي‌كنیم.

عقیده قطعی من اینست كه گریه بر امام حسین7 قلب را صاف مي‌كند، پاك مي‌كند، مستعد برای قبول حق و حقیقت مي‌كند. عقیده من اینست گریه بر امام حسین7 نمك طعام روح ماست. [9]

كَمْ قامَ فیهِم خَطیباً مُنذِراً وَتَلا قالَ: انْسبُوني فَجَدّي أحمدٌ وَسَلُوا دَعَوْتُمُوني لِنَصري أيْنَ نَصرُكُمْ

آیاً فَمَا أغْنَتِ الآیاتُ وَالنُّذُرُ [10] ما قالَ فِيَّ وَ لَمْ يَكْذِبْهُمُ الْخَبَرُ وَ أيْنَ ما خَطَّتِ الأقلامُ وَ الزُّبُرُ

برایم كاغذ نوشتید و مرا به مهمانی دعوت كردید، حالا مهمانتان آمده، مهمان شما وارد شده، دست زن و بچهاش را گرفته آورده. اگر شما مهمانی را دعوت كردید، مهمان كه به خانه‌تان مي‌آید، از لطیفترین موجودیّت‌هاتان برای او دریغ نمي‌كنید و بهترین خوراكی را برای مهمان مي‌آورید. مهمان آمده، وارد شهر شده. دوازده هزار كاغذ دعوت نوشتهاند. حالا مهمان از میزبانش چه توقّع دارد؟ من بگویم شما عوض میزبان‌ها از آب چشمتان آن مهمان را سیراب كنید. مهمان وارد شد. زن و بچّهاش را آورده تمام توقّعش اینست یك شربت آب به بچّههای تشنهاش بدهند.

هَلْ مِنْ مُغیثٍ یُغیثُ الآلَ مِنْ ظَمَأ

بِشَربَةٍ مِن نَمیرٍ ما لَها خَطَرُ

بیایید ای شیعه از همین چشم‌هاتان امروز یك پیاله آب جمع كنید ببرید كربلا، آن لا مذهب‌ها آب ندادند به پسر فاطمه3. ما از اشك‌های چشمان خود جمع كنیم و یك شربت آب ببریم كربلا. یك شعر دیگر مي‌خوانم كه احتیاج به ترجمه ندارد:

هَلْ راحِمٌ یَرحَمُ الطِّفلَ الرَّضیعَ فَقَدْ

جَفَّ الرِّضاعُ وَ ما لِلطِّفلِ مِصْطَبِرُ [11]

بچه صبر ندارد، بچه بی‌طاقت شده است، شیر به پستان مادرش خشکیده، این بچّه از سوز عطش مثل آتش، شده. يك نفر بیاید بر این بچّه رحم کند. عرض آخر من و حالا بلند بنالید، هنوز کلام آقا تمام نشده يك وقت دید علی مثل مرغ سرکنده ...

[1] . المائده: 35

[2] . البقره: 30

[3] . البقره: 30

[4] . النمل: 18

[5] . این عبارت ضرب‌المثلی است به این مضمون که: «فرار کردن در جایی که طاقت ماندن نیست، از سنت‌های مرسلین است.»

[6] . المؤمنون: 14

[7] . بیطار: دامپزشک (فرهنگ معین)

[8] . توغّل: فرو رفتن در امری (فرهنگ معین)

[9] . این اشعار از بند هشتم قصیده 13 بندی مرحوم سید بحرالعلوم در رثای سیدالشهدا7 انتخاب شده است.

[10] . چه بسا سخنران بیم‌دهندهاي در ميان آنان به پا خاست و آيههايي را خواند ولي آيهها و بيمدهندهها سود نبخشيدند.

[11] . تراثنا، العدد الاول (10)، السنهٔ الثالثهٔ، محرم 1408 هجری، ص 207-216